

## محمدجان شکوری بخارایی\*

عبّاس علی‌اف

۱.

عبّاس علی‌اف (عبّاس علیزاده، ۱۸۹۹-۱۹۵۸) از فرزندان ارجمند بخارای شریف بود. اصل او از ایرانیان بخارا بوده است. بیشتر ایرانیان بخارا از مرو بودند. امیر شاهمراد منغیت (جلوسش ۱۱۹۹ قمری، یعنی ۱۷۸۴ م) چند بار به خراسان، از جمله به مشهد و مرو حمله برده، باری «بند سلطانی را خراب کرده، مرو را به یک صورت ابدی به خرابی انداخته مردمی را که در آن سرزمین سُننا داشتند، به ماوراءالنهر کوچانیده، به اطراف بخارا و سمرقند منزل داد» (ص. عینی. کلیات، ج ۱۰، ص ۱۷). این ایرانیان خراسانی خود را تاد می‌نامیدند. تادها همه مردم هنرمند بوده، در حیات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ماوراءالنهر جایگاهی باسزا یافتند. هنر «موری‌خوانی» که از جالبترین بخش‌های صنعت موسیقی تاجیکی است، به بخارا با همین تادها آمده با فولکلور تاجیک آمیخت و امروز هم شهرت دارد. ایرانیان بخارا در گفتار و رفتار بتمام بخارایی شده بودند و در گفتار عبّاس علی‌اف نیز از لهجه ایرانی نشانه‌ای باقی نمانده بود، به تمام تاجیکی گپ می‌زد.

عباس علی‌اف خوش‌گپ و سخنور بوده، در زیباسخنی و برآ و پرتأثیر گپ زدن کسی را مانند او ندیده‌ام. شنیده‌ام که عبدالقادر

\* آکادمیسین، عضو پیوسته آکادمی علوم تاجیکستان، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی ج. . ایران.

محمی‌الدین‌اف بسیار برآ و زیبا و دلنشین صحبت می‌کرد. از شخصیت‌های نمایان دوران انقلاب عبدالرئوف فطرت سخنور زبردست بوده، سخن زیبا، مؤثر و باوربخش او در بخارا، سمرقند و تاشکند شهرت داشته است. فیض‌الله خواجه - پیشوای انقلاب بخارا نیز گویا صنعت سخنوری داشت. زمان تلاش‌های سخت تاریخی سخنوران شعله‌ور را به میدان می‌آورد. در دوران دگرگونی‌های کلان انقلابی از میان مردم تاجیک نیز چند نفر سخنور پیدا شد. این کمینه نگارنده از آنها تنها یکی را - فقط عباس علی‌اف را دیده‌ام و از گفتار شیوای او چه در شرایط رسمی و چه غیررسمی بسیار حلاوت برده‌ام.

ما دانشجویان او را - که استاد ما بود، مجسمه زیبایی می‌گفتیم. در هستی او حسن ظاهری و باطنی به هم آمده بود. با خوش‌صحبتی و بذله‌گویی شیرین، خوش‌قامتی و جامه‌زیبی ما را مفتون کرده بود. گشاده‌رو، سفیدپوست، میش‌چشم، فراخ‌پیشانی و سیرموی بود. میانه‌قد، چست و چالاک، همه حرکت‌هایش طبیعی و به خودش زیبنده بودند.

چون با انقلاب پان‌ترکیست‌ها به سر کار آمدند و تاجیکان را ازبک نوشتن گرفتند، بعضی ایرانیان بخارا نیز ازبک نوشته شدند. لیکن به برخی از ایرانیان بخارا میسر گردید که خود را ایرانی یا فارس بنویسند و برخی خود را تاجیک نوشتند. یکی از آنهايي که از اول انقلاب خود را تاجیک نوشتند، عباس علی‌اف بود. همچنان که از پژوهش‌های علمی برمی‌آید، از یک سند ۲۰ اکتبر سال ۱۹۲۰ معلوم می‌گردد که از روزهای اول انقلاب «در جمهوریت خلقی شورایی بخارا تنها سه نفر از کارمندان مسئول تاجیک بودند - دو تن در تریبونل

(دادگاه نظامی) حربی انقلابی و یک تن (عبّاس علی‌اف) در ناظرات معارف»<sup>۱</sup>. یعنی از نخستین روزهای انقلاب بخارا (که ۲ سپتامبر ۱۹۲۰ پیروزی یافت) به عبّاس علی‌اف جوان آن سعادت دست داد که خود را از زورآوری ترکسازی که سروران انقلاب در حق تاجیکان روا دیدند، حفظ نماید. و حال آن که بسیاری از آنهایی که در انقلاب شرکت کرده‌اند و در سنّ و سال از عبّاس علی‌اف کلانتر بوده، در زندگی اجتماعی بیشتر تجربه داشتند، فریب تبلیغات پان‌ترکیستی را خورده، خود را از یک پنداشتند، از یک نوشتند، بعضی آنها پس از دو سه سال این خطای خود را فهمیدند و اصلاح نمودند. اما عبّاس علی‌اف توانست که از جوانی به این راه خطا پای نگذارد.

از این که پدر عبّاس علی‌اف از کدام طایفه و چکاره بود، آگاهی نداریم. پژوهشگر شهرت سعدی‌اف که در باره عبّاس علی‌اف مقاله مختصری دارد، از مدارک بایگانی دولتی تاجیکستان استفاده کرده است. از این بایگانی معلوم شده است که عبّاس علی‌اف در کودکی از پدر و مادر محروم مانده است.<sup>۲</sup> و به شهر چارجوی شاید به نزد خویشاوندانش رفته و سالهای نوری او در آنجا گذشت.

چارجوی یکی از کلانترین ولایتهای امارت بخارا بود. در این شهر و اطراف آن تاجیکان بسیار بودند و شاید حالا هم باشند.

چارجوی در لب دریای آمو واقع شده، بندر کلان و ایستگاه راه آهن داشت. از این رو آن جا روسها بسیار بودند و در پهلوی آن یک شهر نو روسی نیز ساخته بودند (هنگام مرزبندی ملّی سال ۱۹۲۴ چارجوی به ترکمنستان گذشت و سال ۱۹۹۱ که ترکمنستان به استقلال دولتی رسید، چارجوی را ترکمن‌آباد نام کردند). شهرت

سعدی‌اف بر اساس آن چه از بایگانی به دست آورده است، می‌گوید که عباس علی‌اف در چارجوی با روسها «چون کارگر به فعالیت محنتی شروع نموده است» و «همراه بلشویکان روس به مبارزه آزادی‌خواهی ضد امیری همراه شده است».

در دانشنامه تاجیکستان شوروی- انسیکلوپدیای ساویتی تاجیک و دانشنامه ازبکستان شوروی- ازبک ساویت انسیکلوپدیسی آمده است که عباس علی‌اف از سال ۱۹۱۷ عضو حزب کمونیستی بود. ولی سال ۱۹۱۷ حزب کمونیستی بخارا هنوز تأسیس نشده بود. پس شاید عباس علی‌اف هنگام کار با کارگران روس چارجوی به عضویت حزب کمونیستی بلشویکی روسیه قبول شده باشد. اگر در حقیقت چنین باشد، می‌توان گفت، فعالیت انقلابی عباس علی‌اف سال ۱۹۱۷، در ۱۸سالگی او آغاز یافته است.

تابستان سال ۱۹۱۸ در تاشکند حزب کمونیستی بخارا تأسیس و ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۸ نخستین کمیته مرکزی آن انتخاب گردید. عباس علی‌اف از همان وقت عضو حزب کمونیستی بود. او سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ در سازمانهای کمونیستی بخارا و کاگان (بخارای نو) کار کرد.

چنان که در دانشنامه تاجیکستان و دانشنامه ازبکستان آمده است، عباس علی‌اف سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ سردار کمیته حزبی پنهانکار چارجوی بود. سازمان کمونیستی چارجوی از کلانترین گروههای حزبی بوده، در طیارای انقلاب بخارا فعالانه شرکت ورزید و عباس علی‌اف یکی از بنیادگذاران جمهوریت خلقی شورایی بخارا به شمار می‌رود.

همه انقلابیون بخارا، غیر از کسانی چون عبدالواحد منظم

(۱۸۷۷-۱۹۳۴) جوان بودند. چنان که سال ۱۹۲۰ سال پیروزی انقلاب فیض‌الله خواجه (۱۸۹۶-۱۹۳۸) ۲۴ ساله بود و در این سن سر وزیر - شخص یکم جمهوریت خلقی شورایی بخارا شد. عبدالقادر محی‌الدین‌اف (۱۸۹۲-۱۹۳۴) ۴ سپتامبر سال ۱۹۲۰، یعنی در ۲۸ سالگی رئیس کمیته انقلابی تعیین شد که برابر مقام رئیس جمهوری است. عباس علی‌اف از همه آنها جوانتر - یکی از جوانترین انقلابیون بود.

## ۲.

متأسفانه، چندان معلوم نیست که عباس علی‌اف پس از انقلاب به چه کارهایی مشغول بود و به چه منصب‌ها رسید. در این باره هر جا اشاره‌های پراکنده و ناروشن موجود است و بس. چنان که در بالا دیدیم که در نخستین ماه‌های پس از انقلاب او در ناظرات (کمیسریت) معارف کار می‌کرده است. شهرت سعدی‌اف آورده است که عباس علی‌اف را سال ۱۹۲۲ به مسکو، به دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق برای تحصیل فرستادند، لیکن پس از یک سال باز پس خواندند و در بخارا وظیفه‌های حزبی دادند. در دانشنامه مذکور ازبکستان گفته‌اند که عضو کمیته مرکزی گم‌سومول بخارا بود. بنده شنیده‌ام که کاتب یکم گم‌سومول بخارا بود، ولی این خبر از هیچ سرچشمه خطی تصدیق نشد. ش. سعدی‌اف می‌گوید که عباس علی‌اف چند گاه سرمحرر روزنامه «آزاد بخارا» و معاون ناظر معارف بخارا بود. نویسنده تاجیک جلال اکرامی در سرگذشت‌نامه‌اش که به نام «آن چه از سرگذشت» سال ۲۰۰۶ (پس از وفات مؤلف) چاپ شد،

نوشته است که عباس علی‌اف «پس از انقلاب ۱۹۲۰ در کمیته مرکزی پرتیه (حزب) کمونیستی بخارا کار کرده، به گمانم، شعبه تشویقات و ترغیبات را اداره می‌کرد».<sup>۳</sup>

چنان که می‌بینیم، این جا ج. ا. کرامی هم به تخمین سخن رانده است. لیکن تخمین او به شعبه تبلیغات دخل داشته، در کمیته مرکزی حزب کار کردن عباس علی‌اف را بدون شک و شبهه تأکید نموده است. پس این خبر را که عباس علی‌اف در کمیته مرکزی حزب کمونیستی بخارا کار کرده است، می‌توان پذیرفت. اما باز معلوم نیست که کی و چند گاه آن جا کار کرد.

حالا روشن آن است که عباس علی‌اف چابک و با غیرت هر جا کار کند، از دل و جان و با روحیه بلند کار می‌کرد. از این سبب و با نظر داشت خدمت‌های انقلابی او سال ۱۹۲۲ با نشان «ستاره زرین» («آلتین یولدوز») سرفراز گردید.

جلال اکرامی گفته است: «جوان بزیب، دلیر و باعقل بود. همین قدر عیب داشت که در یک جا آرام کار کرده نمی‌توانست. البته به یکی از کلانها می‌چسبید و تنقید می‌کرد و با آپوزیسیون برمی‌خاست».<sup>۴</sup> به فهم بنده، این تأکید ج. ا. کرامی چنین معنا دارد که عباس علی‌اف در هر مورد و در هر مسئله فکر مستقل داشت و به اندیشه خاص خود عمل می‌کرد. او طبع سلیم و اندیشه ملی داشته و نمی‌توانست با راه و روش ناروا، سودجویی و سیاست پان‌ترکیستی بعضی سرداران حکومت جمهوری خلقی شورایی بخارا سازش بکند.

بنده شنیده بودم که عباس علی‌اف با فیض‌الله خواجه - شخص یکم کشور اختلاف نظر داشت. جلال اکرامی نوشته است که عباس

علی‌اف «با فیض‌الله خواجه‌اف و دیگران دست به گریبان بود».<sup>۵</sup> یعنی عبّاس علی‌اف با فیض‌الله خواجه سخت مبارزه می‌کرد. یکی از ماده‌های اساسی این اختلاف نظر، یک سبب این تلاش و پرخاش سخت مسئله تاجیکان بود. فیض‌الله خواجه پیشوای پان‌ترکیستهای بخارا بوده، ترکسازی تاجیکان را یک اصل سیاست حکومت شوروی بخارا قرار داده بود، اما عبّاس علی‌اف یکی از تاجیک‌گرایان فداکار بوده، برای حمایت از حقوق مردم تاجیک، برای پیشگیری از محو معنوی تاجیکان مبارزه می‌کرد.<sup>۶</sup>

این تلاش عبّاس علی‌اف باری چنان تیز و تند شد که او با هم‌مسلمانان تاجیک‌گرایش خلق بخارا را به پا خیزانیده، به کوچه‌ها برآورد. این رویداد را جلال اکرامی خود دیده بود و چنین حکایت کرده است:

«در خاطر دارم که باری با رفیقانش در بخارا شورش برین، حادثه‌ای را برپا کرد. همه مکتبها و آدمان گذرها را به پا خیزانده، به کوچه نمایش تشکیل داد. مقصد همین بود که مکتبهای بخارا را تاجیکی کنند! در حقیقت پس از نمایش تقریباً همه مکتبهای بخارا به زبان تاجیکی برگردانیده شدند».<sup>۷</sup>

از این حکایت باید به چند نکته دقت نمود. یکم این که آن نمایش، نه یک رخداد اندک، بلکه یک واقعه کلان بوده است، زیرا چنان که ج. اکرامی می‌گوید، عبّاس علی‌اف «با رفیقانش... همه مکتبها و آدمان گذرها» را، یعنی قریب تمام خلق شهر را به پا خیزانیده بود. از این رو باید گفت که آن نمایش، به یک شورش عمومی تبدیل یافت. از این می‌برآید که در بخارا به مقابل سیاست

پان‌ترکیستی حکومت انقلابی شورش برپا شده بود که نمونه‌ای از تلاش‌های فرزندان برومند ملت در راه حفظ هویت ملی، در راه حفظ زبان و فرهنگ ملی است. این نمایش و شورش هنوز در تاریخ تاجیکان سده بیست (زمان شوروی) قید نشده است.

دوم این که عباس علی‌اف در این مبارزه قهرمانانه ضد پان‌ترکیزم تنها نبود، بلکه «با رفیقانش» عمل می‌کرد و آن هم مسلکان تاجیک‌گرای او، آن ضیائیان تلاشگر تاجیک چنان زیاد بودند که توانستند قریب تمام شهر را به شور بیاورند. یعنی آن دعوا که گویا ضیائیان تاجیک در بخارا پیش از انقلاب به ترکان منغیتی و پس از انقلاب به پان‌ترکیستها فروخته شده بودند و نسبت به این «خودفروختگان» کلمه‌های « » « » « » « » را باید به کار انداخت - این «نظریه» «خودفروختگی ضیائیان بخارا، سمرقند، خجند» یک پندار باطل است. ما این مطلب را پیش از این چند بار گوش‌گذار آورده بودیم<sup>۱</sup> و لازم دانستیم که این جا هم از گوش‌رس خودداری نکنیم.

سوم، از این یادمانده اکرامی معلوم می‌شود که عباس علی‌اف مبارز شعله‌ور ضد پان‌ترکیزم بوده، در راه حق به ناترسی و جان‌سپاری تلاش کرده است، قابلیت داشته است که جوانان همیت‌مند را گرد خود جمع بیاورد و به مبارزه آماده کند و با هنر سخنوری مردمان زیادی را به مبارزه ملی آزادی‌خواهی بخیزاند.

از این رو، بنده سال ۲۰۰۸ خدمت جناب آقای امامعلی رحمان - رئیس جمهوری تاجیکستان پیشنهاد کردم که نام عباس علی‌اف در ردیف آنهایی که عنوان عالی «قهرمان تاجیکستان» را دارند، ثبت



شود.

در یادداشت‌نامهٔ جلال اکرامی، متأسفانه، گفته نشده است که آن نمایش و شورش عباس علی‌اف کی روی داده بود. از فحوای سخن اکرامی هم به تخمین زمان وقوع واقعه را نمی‌توان دریافت. بنده در رسالهٔ «فتنهٔ انقلاب» فکر خود را چنین بیان کرده بودم که این نمایش باید سال ۱۹۲۲ یا ۱۹۲۳ روی داده باشد. در اوان جوانی از خویشاوندان و همشهریها یکی دو بار به گوشم رسیده بود که سال ۱۹۲۲ یا ۱۹۲۳ در بخارا غلیانی سر زده، مردم بر اثر سیاست پان‌ترکیستی و ضد تاجیکی حکومت انقلابی فیض‌الله خواجه به شور آمده‌اند و بی‌ترتیبی‌ها کرده‌اند. اگر خطا نکنم، جلال اکرامی همین رخداد را به نظر دارد. امروز بنده به این اندیشه‌ام که در بخارا - آن نمایش ضد پان‌ترکیزم که عباس علی‌اف سرداری کرد، به گمان قوی سال ۱۹۲۲ روی داده بود.

شاید این واقعه در نیمهٔ اول سال ۱۹۲۲ روی داده، در نیمهٔ دوم سال، ماه آگوست - سپتامبر عباس علی‌اف را به مسکو، به دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق فرستادند، یعنی از بخارا دورتر راندند، تبعید کردند. اگر این تخمین ما درست باشد، می‌توان گفت، به مسکو و به تحصیل فرستاده شدن عباس علی‌اف یک نوع جزا برای تشکیل شورش ضد پان‌ترکیزم بود.

چنان که اکرامی می‌گوید، پس از این نمایش و شورش قریب همهٔ مکتبهای بخارا به زبان تاجیکی - به زبان مادری اهالی شهر گردانده شد. این یک پیروزی بزرگ بود که عباس علی‌اف و نمایشگران به دست آوردند. ولی این پیروزی دیر نپایید. حکومتداران

در اندک مدّت کم کم باز مکتبهای بخارا را به زبان ازبکی گرداندند. معلوماتی هست که سال ۱۹۲۴ - در آخرین سال موجودیت جمهوریّت خلقی شورایی بخارا یک مکتب تاجیکی باقی نمانده بود، همه را ازبکی کرده بودند.

در دهه بیست و سی سده بیست در بخارا و سمرقند چند بار با جدّ و جهد ضیائیان مکتبهای شهر و اطراف یا یک قسم آن تاجیکی شده است. لیکن بعدها باز آن مکتبها را به ازبکی گردانده، ضیائیان مبارز و حامیان تاجیکی کردن مکتب را تعقیب کرده، جزا داده‌اند، از شهر دور رانده‌اند و هکذا. اگر تاریخ مکتب تاجیکی بخارا و سمرقند سده بیست نوشته شود، همه عبارت از تلاش و پرخاش ضیائیان معارفپرور در راه حفظ زبان مادری و هویت ملی بوده، بعضی صحیفه‌های آن خونین و حاکی از فاجعه‌ها خواهد بود. افسوس که برای پژوهش و نوشتن چنین تاریخی اجازت نخواهند داد.

\*\*\*

جلال اکرامی از جزئیات حیات عباس علی‌اف باز یکی را یادآور شده است. او می‌گوید:

«از همان روزها یک چیز به خاطرمانده است: سال ۱۹۲۴، ماه ژانویه در بخارا کدام یک دسته آرتیستان تاتار به گسترال (سفر هنری) آمده، پئیسه (نمایشنامه) «ایول باسر الیم» و چند پئیسه دیگر را نمایش می‌دادند. یک شب در پاساج (فروشگاه)، در بنای تئاتر به تماشای «ایول باسر الیم» مشغول بودیم که ناخواست در عین رفته ایستادن بازی پرده را پوشاندند و به پیش صحنه عباس علی‌اف برآمد و گریه کرده خبر داد که «داهی محنتکشان عالم»، «پدر بزرگوار ما» -

ولادیمیر ایلیچ لنین از دنیا چشم پوشید! ما همه مایوس و غمگین شدیم. تئاتر و صحنه را فراموش کرده، از جا برخاستیم و خانه به خانه شدیم. روز دیگر میتینگ کلانی بر پا شد. در این جا هم عباس علی‌اف به سخن برآمد»<sup>۹</sup>.

از این تصویر اکرامی، از این که عباس علی‌اف اشک‌ریزان از درگذشت لنین خبر داد، برمی‌آید که او به آرمانهای کمونیستی صادق است، اگر چه با سیاست پان‌ترکیستی بعضی حکومتداران بخارای شوروی و بعضی سروران حزب کمونیستی بخارا مبارزه می‌کرد و شاید در برخی مسئله‌های دیگر هم با آنها اختلاف داشت، به مرام کمونیستی و شاید به بلشویزم نیز شک نیاورده بود، به مسلک کمونیستی خود استوار بود.

از این که خبر درگذشت لنین را عباس علی‌اف به مردم رسانید و روز دیگر هم در میتینگ شهری او سخنرانی کرد، می‌توان پی برد که او سال ۱۹۲۴ در حقیقت کارمند شعبه تبلیغات کمیته مرکزی حزب کمونیستی بخارا یا مدیر این شعبه بوده است. پس آن گفته اکرامی (چنان که در فوق دیدیم) که عباس علی‌اف گویا در شعبه تشویقات و ترغیبات کمیته مرکزی کار می‌کرد، از حقیقت دور نیست.

۳.

سال ۱۹۲۴ جمهوری خلقی شورایی بخارا برهم خورد. بخارا را به امپراتوری بلشویکی الحاق کردند. با مرزبندی ملی آسیای میانه سال ۱۹۲۴ جمهوری شورایی سوسیالیستی ازبکستان و در هیئت آن جمهوری مختار شورایی سوسیالیستی تاجیکستان تأسیس شد. از

بخارا، سمرقند، خجند، استروشن، کانی‌بادام، اسفره و غیره مردمانی که کسب و کار گوناگونی داشتند، به شهر دوشنبه آمدن گرفتند و بیشتر آنها مقصد داشتند که تاجیکستانی بسازند. بسیاری از تاجیک‌گرایان بخارا، کسانی چون عبدالقادر محی‌الدین‌اف و عباس علی‌اف به تاجیکستان آمدند. عبدالقادر محی‌الدین‌اف نخستین سروزیر تاجیکستان - رئیس شواری کمیسران خلقی و عباس علی‌اف یکمین وزیر معارف تاجیکستان - کمیسر خلقی معارف شد. معاون عباس علی‌اف استاد لاهوتی بود.

در زندگینامه مختصر عباس علی‌اف که در دانشنامه‌های مذکور تاجیکستان و ازبکستان چاپ شده، گفته شده است که او سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۷ وزیر معارف و در عین زمان عضو بیورای کمیته مرکزی حزب کمونیستی تاجیکستان بوده است. بنده می‌دانم که عباس علی‌اف آن سالها اولین رئیس اینترنت (نوانخانه) تاجیکستان در دوشنبه نیز بود و میرزا تورسون‌زاده چند گاه در این نوانخانه به دست عباس علی‌اف تربیت دیده است.

عباس علی‌اف به صفت وزیر معارف با تأسیس نخستین مکتبهای شوروی و با تربیت نخستین معلمان این مکتبها مشغول بوده، برای به وجود آوردن نظام نو زمانی تحصیلات در تاجیکستان اولین قدمهای جدی گذاشت. در دانشنامه تاجیکستان شوروی او را «یکی از مؤسسان معارف خلق» نامیده‌اند.

آن سالها که وزیر معارف بود، در همه ساحه‌های حیات فرهنگی تاجیکستان که نو شکل می‌گرفت، شرکت داشت. برای تأسیس نخستین مجله تاجیکستان «دانش و آموزگار» بسیار دو و تاز کرد و

سال ۱۹۲۶ سرمحرر آن بود. همچنین نخستین روزنامه تاجیکستان «بیداری تاجیک» با شرکت فعالانه او تأسیس یافت.<sup>۱۰</sup> ش. سعدی‌اف می‌گوید: «او چون روزنامه‌نگار آتش‌سخن با مقاله‌های روزمره‌اش در جمهوری مشهور بود».

در سالهای وزیری مبارزه ضد پان‌ترکیزم را ادامه داد. نمونه برجسته این مبارزه مقاله مشهور او «مسئله ملی در بخارا و اطراف آن» است که سال ۱۹۲۸ چاپ شد. در این مقاله او چون عبدالقادر محی‌الدین‌اف و دیگران کوشیده است اثبات بکند که مردم بخارا و اطراف آن تاجیکند و باید مکتب تاجیکی داشته باشند. این مقاله عباس علی‌اف پدیده‌ای از حق‌طلبی ملی مردم تاجیک و مبارزه ملی آزادی‌خواهی ایشان است. به نزدیکی پیوند گل‌مرادزاده این مقاله را بار دوم چاپ کرد.<sup>۱۱</sup>

از آنجا که استاد عینی از دشمنان سخت پان‌ترکیزم بود و با فیض‌الله خواجه اختلاف داشت، عباس علی‌اف او را بسیار حرمت می‌کرد. شاید از همین سبب باشد، مقاله‌ای را که در باره «نمونه ادبیات تاجیک» نوشت و ایرادها داشت، نخواست که از نام خود چاپ بکند. این مقاله عباس علی‌اف از نام جلال اکرامی به چاپ رسید.<sup>۱۲</sup>

\*\*\*

علت رفتن عباس علی‌اف از وزارت معارف و از سال ۱۹۲۸ در کجا و به چه کار مشغول بودن او از زندگینامه‌اش معلوم نیست. شهرت سعدی‌اف می‌گوید که عباس علی‌اف یک مدت نایب ناظر معارف ازبکستان بود. آن سالها (۱۹۲۴-۱۹۲۹) تاجیکستان تابع ازبکستان بود و از احتمال دور نیست که حکومتداران مرکز - سمرقند

که پایتخت ازبکستان بود، عباس علی‌اف را از وزارت معارف تاجیکستان گرفته، به وزارت معارف ازبکستان برده باشند. اگر چنین هم باشد، شاید عباس علی‌اف در سمرقند خیلی کم کار کرد، زیرا از یادداشتنامه ج. اکرامی می‌بینیم که سال ۱۹۲۸ عباس علی‌اف در بخارا بوده است. اکرامی می‌گوید:

«همان سالی (۱۹۲۸) که من از مکتب عالی سمرقند نغز امتحان داده، خرسند و شاد به بخارا برگشتم، عباس علی‌اف در بخارا مدیر علمی کورس تابستانی تکراری معلمان شده بوده است. من که پیشتر کمی شناسایی داشتم، رفیقانم مرا به نزد وی بردند. وی مرا خوش قبول کرد و در حال معلم ادبیات ازبک تعیین نمود».<sup>۱۳</sup>

از این بر می‌آید که عباس علی‌اف چون سال ۱۹۲۷ در دوشنبه از مقام وزارت معزول شد، از چه سبب باشد که به بخارا برگشته است و مدتی در معارف آن جا کار کرده است. یا که او آن گاه در سمرقند کار می‌کرد (معاون وزیر معارف ازبکستان بود) و برای تشکیل کار بازآموزی تابستانی معلمان او را به بخارا فرستاده بودند.

\*\*\*

از یک خبر روزنامه «تاجیکستان سرخ» معلوم می‌شود که ۴ ژانویه سال ۱۹۲۹ عباس علی‌اف در بخارا بوده است. این خبر روزنامه بسیار جالب بوده، وضع بخارا، ادامه مبارزه ضد پان‌ترکیسم و چگونگی آن را نشان می‌دهد. از این رو ما اینجا این خبر را به طور کامل می‌آوریم:

«۴ ژانویه سال ۱۹۲۹ در بخارا ... با اشتراک فرقه‌های ملت‌های میده (کوچک) مجلس عمومی کمیسیه مذکور نشست (اجلاس) کرد

... زیاده‌تر از ۱۰۰ نفر جمع شده بود. از بین آنها ۱۴ نفر سخن کرد. همه آنهايي که سخن کردند ... در سخن خودشان اثبات می‌کردند که اهالی بخارا اصلاً تاجیکند، اکثریت را در این جا تاجیکان تشکیل می‌کنند، تاجیکان را در این جا به قطار ملت‌های میده (کوچک) درآوردن درست نیست و هکذا ...

در بارهٔ تعلیم و تربیهٔ کودکان خردسال بسیاری از ناطقان در سخن خودشان اظهار نمودند که بچگان بخارا تاجیک‌زبان، ولی در مکتب‌های ابتدایی شهری آنها را مجبور می‌کنند که به زبان ازبکی بخوانند. چون آنها زبان ازبکی را نمی‌فهمند، کارهای تعلیم و تربیه بسیار سخت و بلکه پیشرو نیست. یک قسم از نطقها در بارهٔ مطبوعات و نشریات ملت‌های میده سخن کرده گفتند که ما از ادارهٔ روزنامهٔ «آزاد بخارا» طلب کردیم که برای بردن کارهای فرقی را در بین ملت‌های میده، یک صحیفهٔ روزنامهٔ مذکور به زبان تاجیکی نشر بشود. این طلب ما را آکروژکام (کمیتهٔ منطقه‌ای) فرقه هم قبول نموده بود. بنا بر آن، ما مقاله‌هایی چند به زبان تاجیکی نوشته، به ادارهٔ «آزاد بخارا» بردیم که به روزنامه درج بکنند. ولی از آن جا به ما جواب دادند که شریف (قلم، فونت) تاجیکی نیست و حال آن که روزنامه با شریف الفبای عربی چاپ می‌شد که وی برای زبان تاجیکی و ازبکی یک است ... گفتند که در اطراف بخارا ۱۱ شورای تاجیک‌زبان هست. اولاً، این شوراها تماماً به زبان ازبکی کار می‌کنند، ثانیاً، در هر جا که شورای تاجیکی هست، خلق محل آن جا خودشان را ازبک می‌گویند و در هر جا که شورای ازبکی است، خلق محل آن جا خودشان را تاجیک می‌گویند، گویا در این مابین ویرانکاری هست ...

رفیق عباس علی‌اف در سخن خودش بعضی از سندهای تاریخ را یادآوری کرده، به طور خلاصه و اساسناک نشان داد که خلق اصلی بخارا تاجیکانند، تاجیکان را در این جا ملت می‌ده حساب کردن از انصاف نیست، چگونه که در اول بودند، همین طور هم حالا و در آینده آنها تاجیک می‌باشند».<sup>۱۴</sup>

چنانکه می‌بینیم در آخر دهه بیست در بخارا مبارزه ضد پان‌ترکیسم ادامه داشت. آن سالها در بخارا، سمرقند و دیگر مناطق ازبکستان کلمه «میده‌ملت» (خرده‌ملت) معنای تحقیرآمیز پیدا کرده بود و یهودیان و تاجیکان را به تحقیر می‌ده‌ملت می‌گفتند و از بسیار جهت‌ها به ملت ازبک که گویا ملت اساسی بود، برابر حقوق نمی‌دانستند. حقوق آنها پایمال شده بود، در حیات اجتماعی، در مکتب و معارف و مطبوعات و نشریات به تمام از حقوق محروم مانده بودند. بعضی تاجیک‌ها از بدنامی «میده‌ملتی» شرمیده، خود را ازبک می‌نویس‌اندند. آشکار است که عباس علی‌اف برای دفع چنین حالت ننگین مبارزه کرده است. او هنوز مبارز ضد پان‌ترکیسم بوده است.

از این خبر روزنامه و دیگر منبع‌ها معلوم نیست که چرا آنگاه عباس علی‌اف در بخارا بود و آنجا چه مشغولیت داشت. شاید به عنوان معاون وزیر معارف ازبکستان تابستان سال ۱۹۲۸ (چنانکه در فوق دیدیم) و زمستان سال ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به بخارا آمده بود؟ شاید او دیگر معاون وزیر معارف ازبکستان نبود و به بخارا به کار فرستاده شده بود.

متأسفانه جلال اکرامی نیز چون نقل رویدادهای سال ۱۹۲۸ را به پایان رسانید، دیگر نامعین و ناروشن سخن رانده، خیلی به تخمین



می‌گوید که عباس علی‌اف بعد «گویا به مسکو به خواندن رفت». «در مسکو کدام یک مکتب عالی پرتیوی را تمام کرد یا خودش حرکت کرده معلومات عالی گرفت و چند گاه در مکتبهای عالی تاشکند (در دارالمعلمین تاجیکان که در تاشکند بود) درس تاریخ پرتیه و لنینیزم می‌داد».<sup>۱۵</sup>

از این گفته‌های اکرامی مهم آن است که عباس علی‌اف پس از سال ۱۹۲۸ به مسکو، به کدام یک مکتب عالی رفته بود. امام‌نظر کیلیدی‌اف و صلاح صالح‌اف - مؤلفان زندگینامه عباس علی‌اف در دانشنامه تاجیکستان شوروی گفته‌اند: عباس علی‌اف «مکتب عالی پرتیوی و سیاسی» ی.ک.م. و.ک.پ را ختم کرده است».

بنده نیز از سالهای دانشجویی (۱۹۴۱-۱۹۴۵) می‌دانستم که استاد ما در انستیتوت پروفسوران سرخ تحصیل علم کرده است، ولی نمی‌دانستم که آن انستیتوت را کی به پایان رسانید.

لیکن مقاله مذکور شهرت سعدی‌اف که بر اساس مدارک بایگانی است، تحصیل عباس علی‌اف در انستیتوت پروفسوران سرخ را زیر شبهه می‌گذارد. از نوشته‌های شهرت سعدی‌اف برمی‌آید که عباس علی‌اف نه در انستیتوت پروفسوران سرخ، بلکه در انستیتوت شرق‌شناسی مسکو تحصیل علم کرده است. شهرت سعدی‌اف می‌گوید: عباس علی‌اف «سالهای ۱۹۲۷-۱۹۳۰ در انستیتوت شرق‌شناسی شهر مسکو تحصیل می‌کرد».

باید گفت که او شاید از سال ۱۹۲۹ به انستیتوت شرق‌شناسی مسکو رفته باشد. به پندار بنده تحصیل عباس علی‌اف در انستیتوت

شرق‌شناسی مسکو تا سال ۱۹۳۳ ادامه یافته است. سبب این تخمین بنده که عباس علی‌اف سال ۱۹۳۳ تحصیل در انستیتوت شرق‌شناسی را به پایان رسانید، در ادامه خواهد آمد.

ش. سعدی‌اف در باره تحصیل عباس علی‌اف در انستیتوت شرق‌شناسی مسکو اندکی به تفصیل سخن رانده است. ش. سعدی‌اف نوشته است که «در این سالها او همچون داننده زبانهای خلقهای آسیای میانه، عربی، ترکی، اردو نام برآورده، زبانهای روسی، لاتینی و انگلیسی را نیز از خود می‌کند (فرا می‌گیرد)».

این جا غیر از زبان خلقهای آسیای میانه - شاید ازبکی و ترکمنی در نظر باشد - شش زبان دیگر و همگی هشت زبان نامبر شده است. الحق، عباس علی‌اف در زباندانی در دهه سی سده بیست در میان روشنفکران تاجیک شاید یگانه باشد.

علاوه بر این، ش. سعدی‌اف بخشی از اظهارات آکادمیک و. و. استروی ( . . ) را در باره عباس علی‌اف و سالهای تحصیل او در انستیتوت شرق‌شناسی مسکو آورده است که عجب بهای بلند درباره دانش عباس علی‌اف است. در مقاله ش. سعدی‌اف آمده است:

«شرق‌شناس مشهور آکادمیک و. و. استروی در باره او می‌نویسد: «پروفسور عباس علی‌اف را من از سال ۱۹۲۹ می‌شناسم. او در تحقیق علمی و ترجمه خط قدیمه آرامی (میخی) اشتراک می‌کرد و از فن «تاریخ مملکتهای شرق قدیم» درس می‌داد. تدقیقاتچی بااستعداد تاجیک برای خدمتهایش در ترجمه خط قدیمه میخی دو مراتبه از جانب راهبریت قدرشناسی گردید».<sup>۱۶</sup>

زبان آرامی - زبان کهن و مُرده، نهمین زبانی است که عباس

علی‌اف تا رسیدن به سن ۳۲-۳۳ آموخته است.

این هم مهم است که در سالهای تحصیل عالی از تاریخ شرق قدیم درس هم می‌گفته است. اما متأسفانه معلوم نیست که در کجا درس می‌گفت. شاید آن گاه که در سطوح بالا تحصیل می‌کرد، در سطوح پایین درس داده باشد.

از این اظهار نظر آکادمیک و استروی، این هم جالب است که او عباس علی‌اف را از سال ۱۹۲۹ می‌شناخته است. از این جا می‌توان پی برد که سال ۱۹۲۹، سال آغاز تحصیل عباس علی‌اف در انستیتوت شرق‌شناسی مسکو است. تحصیل در انستیتوت شرق‌شناسی باید چهار سال دوام کرده باشد. پس باید گفت که او تا آخر سال تحصیل ۱۹۳۲-۱۹۳۳، یعنی تا تابستان سال ۱۹۳۳ در مسکو بوده است.

پس سندهای اساسی زندگی عباس علی‌اف، ترتیب زمانی روزگار او را از نیمه دهه بیست تا نیمه دهه سی بدین طریق می‌توان تعیین کرد:

سالهایی ۱۹۲۴-۱۹۲۷: وزیر معارف تاجیکستان؛

سال ۱۹۲۸ تا تابستان سال ۱۹۲۹: معاون وزیر معارف ازبکستان (سمرقند) و مدیر بازآموزی تابستانی معلمان (بخارا)؛

سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۳: تحصیل علم در انستیتوت خارشناسی مسکو؛

سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۵: استاد دانشگاه دولتی آسیای میانه (تاشکند) و دارالمعلمین تاجیکان (تاشکند).

در باره این که کار عباس علی‌اف در دانشگاه آسیای میانه و دارالمعلمین تاجیکان چگونه بود، در فصل پنجم این مقاله سخن

خواهد رفت.

۴.

اکرامی در یادنامه مذکور خود از آغاز دهه سی، از جمله از مصباح برهان اف که سرمحرر روزنامه حزبی «تاجیکستان سرخ» بود، حکایه کرده، در باره یک ضیافتی که در دوشنبه، در حولی مصباح برهان اف بر پا شد، اندک به تفصیل قلم رانده و گفته است:

«روزی در حولی مصباح برهان اف ضیافت کلانی شد. از تاشکند خواهرش فاطمه جان آمده بود. عباس علی اف بر ضد فطرت که شوهر فاطمه جان بود، تشویقات برد. به فاطمه جان تأثیر کردنی شد که فطرت پیر است، فاطمه جان جوان و لایق شوهر جوان باآبروست. به گمان همین مجلس و همین تشویقاتها سبب شدند و فاطمه جان از این جا رفته با فطرت مناسبتش را کند و جدا شد».<sup>۱۷</sup>

چنان که دیدیم، گویا عباس علی اف، به فاطمه جان شوهرش فطرت را بد کرده، باعث از هم جدا شدن فاطمه جان و فطرت گردیده است. این واقعه که از خاندان عبدالرئوف فطرت زنش گریخته است، در دهه سی خیلی شهرت یافته، شعر پرسوزی که فطرت به این مناسبت سروده بود، به گفته اکرامی، «دهان به دهان گشت و در بین صاحب فکران زمانش خیلی مشهور بود»:

رفت از برم یار نازنین

به جبین ز قهر برفکنده چین

خضم بی امان دید تا چنین

جست از کمین، سنگ ظلم و کین

کوفت بر سرم کز شراره‌اش دیده ترم  
می‌کند روان خون آتشین ...

دلبرم ز دست رفت و داغ ماند

تیره‌گون شبم بی چراغ ماند

شام ظلمتم بی چراغ ماند

نه آه ماند، نه واه ماند

در دلم همین درد و داغ ماند

سینه می‌کنم، داد می‌زنم

از یگان طرف یک جواب نیست

داد، داد، داد!

دادرس نماند

همنفس نماند

هممقفس نماند، خاک بر سرم!

الحق، شعر عجیبی است. شعری است زیبا و پرتأثیر که هم به اعتبار مضمون و هم از جهت شکل نو، در ادبیات تاجیکی دریچه‌ای نو می‌گشود. بزرگان چنین‌اند: حتی به سرشان روز سختی بیاید، حس و هیجان خود را چنان افاده می‌کنند که پیش چشم ما جهانی تازه باز می‌گردد.

لیکن به پندار این کمینه، عباس علی‌اف را که باعث خانه‌ویرانی و سر زدن این همه درد و الم فطرت گردید، سخت سرزنش نباید کرد. بنده بر آنم که آن اغوای عباس علی‌اف که باعث فاجعه خانوادگی فطرت گردید، هرگز پدیده‌ای از بدکرداری نبود، بلکه انگیزه اجتماعی

داشت و یک نوع ویژه مبارزه ضد پان‌ترکیزم بود. می‌دانیم که عبدالرئوف فطرت پان‌ترکیست بود و پان‌ازبکی شد، به خلق خود خیانت و چندی ادبیات تاجیکی را ترک کرد. اگر چه از پایان دهه بیست فطرت باز به خدمت ملت تاجیک آمد، بسیاری از ضیائیان تاجیک گناه پان‌ترکیستی او را نبخشیده بودند. از این رو عباس علی‌اف به شیوه خود از فطرت پان‌ترکیست انتقام گرفت: کاری کرد که فطرت خانه‌ویران شود.

اگر در حقیقت قضیه چنین رنگ داشته باشد، ما باید گناه اغواگری را بر عباس علی‌اف ببخشاییم. به خصوص که اغوای عباس علی‌اف نه تنها کلفتی به سر فطرت آورد، بلکه باعث پیدایش یک شعر عالی‌جناب شد.

به اندیشه ما، این اغوای عباس علی‌اف بازگوی آن حقیقت است که تلاشهای تیز و تند سالهای بیست و سی سده بیست گاه شکل‌های عجیب و غریبی داشت و هیچ به مبارزه سیاسی مانند نبود. ولی لازم می‌آید که آن را نیز نمونه‌ای از پرخاش ملّی آزادی‌خواهی بدانیم. البته، نمونه نامأنوس و غیر چشمداشت است، اما به هر حال خالی از اهمیت نیست.

استاد روانشاد رحیم هاشم باری حکایت کرده بود که روزی او و پیرو به حال‌پرسی فطرت رفتند. آن گاه فاطمه‌جان نو از خانه فطرت رفته بود و فطرت با سوز و گداز این واقعه را برای پیرو و رحیم هاشم نقل کرده، با چشمان پر آب شعر مذکور را خواند. شعر و خوانش فطرت دل پیرو و رحیم هاشم را به شور آورد. فطرت چون شعر را خواند، کاغذی را که شعر نوشته شده بود، تا کرده، زیر کورپچه گذاشت و از

خانه بیرون رفت، تا چای دم بکند. پیرو آن کاغذ را از ته کورپچه گرفت و به جیب خود گذاشت و با خود برد. چند گاه آن را گشته و برگشته می‌خواند. و یک سبب شهرت یافتن آن شعر در بین اهل ادب همین نسخه دست خط فطرت بود که پیرو به هر کس نشان می‌داد و تعریف می‌کرد.

فاطمه‌جان پس از مدتی با جوانی زیبا و کاردان به نام رشیدی که مناسب فاطمه‌جان بود، رسید. از او یک دختر یافت که دلبر نام کردند. دلبر رشیدی با استعداد خداداد و تحصیلات خوب صنعت‌شناس (هنرمند) نمایانی شد.

دوست عزیزم پروفیسور پولادجان محمدی با خواهش بنده ۵ اکتبر ۲۰۰۸ به تاشکند به دلبر رشیدی تلفن کرد و پرسید که از فطرت جدا شدن فاطمه‌جان کدام سال روی داده بود. جواب دلبر رشیدی این بود که آن واقعه سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد.

از این می‌برآید که عباس علی‌اف سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ که او آن تحصیل او در پژوهشگاه خاورشناسی مسکو بود، ایام تعطیل به دوشنبه (شاید همچنین به بخارا، سمرقند و تاشکند نیز) می‌آمد، لاقلاً یک بار آمده در ضیافت خانه مصباح برهان‌اف اشتراک کرده فاطمه‌جان را به جدا شدن از شوهر ترغیب کرده بود.

آن روز که پولادجان محمدی به دلبر رشیدی تلفن کرد، دلبر رشیدی سبب جدا شدن فاطمه‌جان از شوهر را چنین شرح داد که فاطمه‌جان والامشرب رشیدی را دوست داشته بود و عشق او را از خانه فطرت بیرون برد.

پس اسباب اساسی خانه‌ویرانی فطرت اغوای عباس علی‌اف

نبوده است. شاید تبلیغات عباس علی‌اف هنگام دودلی فاطمه‌جان تکانی برای تصمیم قطعی شده باشد. در این صورت گناه عباس علی‌اف در اغوا و انتقام گرفتن از فطرت کمتر خواهد بود.

فرزند پیرو، گلچهره سلیمانی پس از چندین سال وفات پدرش آن شعر را از روی دستنویس فطرت در یادداشت‌های خود چاپ کرد. متنی که گلچهره سلیمانی چاپ کرد، از متنی که در یادداشت‌های اکرامی آمده است، فرق دارد و کلان‌تر است.

## ۵.

گویا عباس علی‌اف را به انستیتوت شرق‌شناسی مسکو حکومتداران تاشکند (پایتخت نو ازبکستان) فرستاده بودند که پس از ختم آن انستیتوت به تاشکند به کار آمد.

در دانشنامه‌های مذکور تاجیکستان و ازبکستان گفته شده است که «فعالیت علمی و پیدگویی (آموزگاری) او از سال ۱۹۳۳ در یونیورسیتیت (دانشگاه) دولتی آسیای میانه سر شد».

این است که عباس علی‌اف از سال ۱۹۳۳ در دانشگاه دولتی آسیای میانه (تاشکند) فعالیت علمی و آموزگاری آغاز کرد. چنان که ش. سعدی‌اف می‌گوید، عباس علی‌اف در این دانشگاه عنوان پروفیسوری گرفت. او از تاجیکان، یکمین دانشمندی بود که به عنوان پروفیسوری رسید. عبدالرئوف فطرت خیلی پیشتر از عباس علی‌اف عنوان پروفیسوری دریافت، لیکن فطرت خود را ترک به قلم داده، به صفت یک دانشمند ازبک صاحب این عنوان گردید. از این رو ما نه فطرت، بلکه عباس علی‌اف را نخستین پروفیسور تاجیک به شمار



می آوریم.

در دانشنامه مذکور تاجیکستان آمده است که عباس علی اف سال ۱۹۴۰ عنوان پروفیسوری را دریافت. به فکر، این سنه درست نیست. درست آن است که هنگام کار در دانشگاه آسیای میانه، یعنی سال ۱۹۳۳ یا ۱۹۳۴ به دریافت این عنوان مشرف شد.

آن سالها که در دانشگاه آسیای میانه کار می کرد، در دارالمعلمین تاجیکان که در تاشکند بود، نیز درس می داد. آن سالها که در تاجیکستان وزیر معارف بود، برای تأسیس این دارالمعلمین تاجیکان خیلی کوشش کرده بود و او یکی از مؤسسان این دارالمعلمین است که یکمین مکتب عالی تاجیکستان، مکتب عالی نامکمل (دو ساله) بود.

عباس علی اف علم تاریخ را خیلی به گستردگی فرا گرفته بود. در دانشگاه آسیای میانه و دارالمعلمین تاجیکان در رشته های گوناگون تاریخ درس می داد. احتمال است که چنان که اکرامی اشاره کرده است، از تاریخ حزب کمونیستی روسیه و نظریه مارکسیزم نیز درس داده باشد.

درسهای عباس علی اف در تاشکند شکوهی داشت. او با حشمت و لباس زیبا به درس می آمد و چون خودش هم زیبا و برخوردار از صنعت سخنوری بود، از تمام آن شهر بزرگ دانشجویان به درس او می آمدند. در دانشگاه آسیای میانه چون او به درس خانه سخنرانی می کرد، از دو طرفش دو تندنویس نشسته، درس او را ثبت می کردند و به شماره زیاد ماشین نویسی کرده، به دانشجویان می دادند. آبروی او چون آموزگار زبردست و دانشمند به سرعت افزودن گرفت.

\*\*\*

در سالهایی که عباس علی‌اف در تاشکند کار می‌کرد، یعنی از سال ۱۹۳۳ به بعد، اختلاف او با فیض‌الله خواجه همچنان ادامه داشت. فیض‌الله خواجه از سال ۱۹۲۴، پس از تأسیس ازبکستان بزرگ و توانا سروزیر و شخص یکم این جمهوری شوروی بود. برهم خوردن جمهوری بخارا و تأسیس ازبکستان، خود نتیجه بزرگ‌منشی و عظمت‌خواهی پان‌ترکیستی سیاستمدارانی چون فیض‌الله خواجه بود و فیض‌الله خواجه در ازبکستان همان سیاست پان‌ترکیستی پیشتر خود را با فراخ‌دامنی بیشتری دوام داد. در این مسئله و شاید در چند مسئله دیگر بحث و مناظره عباس علی‌اف با فیض‌الله خواجه بیشتر تیزی و تندی پیدا کرد.

روزی در تاشکند عباس علی‌اف از خیابانی رهسپار بود که یک خودروی حکومتی در کنار او ایستاد. چون در خودرو گشاده شد، عباس علی‌اف دید که در خودرو فیض‌الله خواجه و اکمل اکرام‌اف - کاتب کمیته مرکزی حزب کمونیستی ازبکستان که شخص دوم در جمهوری بود، نشسته‌اند. فیض‌الله خواجه به عباس علی‌اف گفت:

- عباس، به ماشین نشین، ما ترا به خانه‌ات می‌بریم.

عباس علی‌اف گفت:

- من با...ها یک جا نمی‌شینم.

و به راه خود رفتن گرفت. روز دیگر عباس علی‌اف را به جرم «تحقیر راهبران حکومتی و حزبی» حبس کردند.

این داستان زندانی شدن عباس علی‌اف را بنده از سالهای دانشجویی می‌دانستم و بعضیها نیز، از جمله آنهایی که در

تاجیکستان وزیر معارف شده‌اند، از آن آگاه بودند. باری شادروان رستم‌بیک یوسف‌بیک‌اف که سالها وزیر معارف تاجیکستان بود، با شوق آن را برای من حکایه کرد.

از مقاله ش. سعدی‌اف معلوم می‌شود که عباس علی‌اف سال ۱۹۳۵ به زندان افتاد و به مدت پنج سال تبعید شد. اما به کجا تبعید شدنش معلوم نیست.

در مقاله ش. سعدی‌اف پاره‌ای از ترجمه حال عباس علی‌اف آورده شده است که او سبب زندانی شدنش را توضیح می‌دهد. عباس علی‌اف نوشته است:

«در ازبکستان من باز به «ابرقدرتان» رو به رو شدم ... سبب به حبس گرفته شدنم نوشتن اثری بود که در آن من غلط و کمبودیهای کتاب رئیس شورای ناظران جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان فیض‌الله خواجه‌اف را که به انقلاب بخارا بخشیده شده بود، فاش و تنقید کرده بودم».<sup>۱۸</sup>

این است که عباس علی‌اف در مسئله تاریخ انقلاب بخارا نیز با فیض‌الله خواجه اختلاف داشته است. در حقیقت کتاب فیض‌الله خواجه «عاید به تاریخ انقلاب بخارا» ( )

نارسایی بسیار داشت و مؤلف بعضی مسئله‌ها را از روی سودجویی و خودممنشی نادرست توضیح داده بود. بسیار کسان با این تحریف‌کاریهای فیض‌الله سازش کردند، اما عباس علی‌اف حتی پس از ۱۵ سال انقلاب و ۱۰ سال برهم خوردن دولت بخارا که نتیجه ملت‌فروشی و میهن‌فروشی فیض‌الله خواجه بود، مبارزه را برای فاش کردن خیانت‌های او همچنان ادامه داد. این خود گواه آن است که

عبّاس علی‌اف در تلاش و پرخاش دلیر و ناترس و ثابت‌قدم بود. سالهای دانشجویی می‌دانستیم که چون هنگام ترور استالینی سال ۱۹۳۷ فیض‌الله خواجه، همچنین اکمل اکرام‌اف حبس و سال ۱۹۳۸ تیرباران شدند، عبّاس علی‌اف آزاد گردید. ش.سعدی‌اف این خبر را تصدیق کرده و گفته است که عبّاس علی‌اف سال ۱۹۳۹، یعنی یک سال پیش از مهلت حکم آزاد شد.

عبّاس علی‌اف سال ۱۹۴۰ به دوشنبه آمد و در انستیتوت آموزشی دوشنبه مدیر کرسی تاریخ و رئیس دانشکده تاریخ بود. چند گاه سردار کورس طیاری (پیش‌دانشگاهی) انستیتوت آموزشی نیز بود.

۶.

بنده سال ۱۹۴۱ به انستیتوت آموزشی دوشنبه قبول شدم و چهار سال جنگ ضد فاشیزم آلمان، در دشوارترین سالهای محرومیت، گرسنگی و برهنگی تا آخر جنگ، تا سال ۱۹۴۵ در این تعلیمگاه تحصیل داشتم.

عبّاس علی‌اف به ما تاریخ عمومی و تاریخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را درس می‌داد.

درس او بسیار عجیب بود و بنده این گونه درسگویی را در عمرم دیگر ندیده‌ام. استاد گویا درس نمی‌گفت، بلکه با ما صحبت می‌کرد، صحبت آزاد و شوق‌آور، آمیخته با خوشگویی و ظرافت و بذله. گاه چنان خنده‌آور صحبت می‌کرد که ما دانشجویان همه برابر می‌خندیدیم. در دو ساعت درس او چند بار ما را خنده می‌گرفت. از

بس که سالهای جنگ دانشجویان کم بودند و در هر گروه ۵-۶ یا ۸-۱۰ نفر دانشجو بود، درس‌خانه‌ها را به دو تقسیم کرده، از میانه دیوار باریکی درست کرده بودند. از این رو چون ما هنگام درس عباس علی‌اف به ذوق تمام به آواز بلند می‌خندیدیم، به درس گروه همسایه که در پس دیوار باریک بود، خلل می‌رسید و گاه بچه‌های آن گروه هم بی‌اختیار می‌خندیدند و بعضاً استاد آنها در ما را تق‌تق کرده التماس (خواهش) می‌نمود که خاموش باشیم و به درس آنها خلل نرسانیم. چند بار چنین حالت روی داد که چون استاد گروه همسایه از ما خاموشی خواهش کرده، با عذرگویی در درس‌خانه ما را پوشید، عباس علی‌اف چیزی گفت که ما باز بلند خندیدیم.

خلاصه که عباس علی‌اف بسیار شوخ و بذله‌گو، درسهایش خنده‌زار بود، نمی‌دانم چه می‌گفت و چه طور می‌گفت که ما را این قدر می‌خندان.

فراموش نکنید که او آن دانشجویی ما زمان جنگ خانمانسوز بود و مردم را لب به تبسم نمی‌رفت. آن سالها کم دیده‌ام که استادان ما به هزل و شوخی میل کرده باشند. تنها عباس علی‌اف خوشحال بود و می‌خندید و می‌خندان. لیکن او نیز این کار را به درس‌خانه می‌کرد و بیرون از درس با معلمان ما به خودداری معامله می‌کرد. درست‌تر این که با همکاران خودش، با آموزگاران ما هیچ معامله نداشت، فقط سلام علیک بود و بس. و گاه با برخی از آنها اندکی گفتگو بکند، می‌دیدیم که سخنش اندک نیشتر دارد، بعضیها را کمی نیش می‌زند.

او بیشتر با دانشجویان بود. ما پنج شش نفر را همیشه در گرد خود داشت. وقت تنفس با هم بودیم، پس از درس با هم سیر و گشت

می‌کردیم و ما او را تا خانه‌اش می‌بردیم. برای به آشنائه انستیتوت در آمدن به نوبت ایستادن لازم بود و عباس علی‌اف گاه نه با معلم، بلکه با ما به صف نوبت می‌ایستاد. گویا از همکاریانش آزرده‌گی داشت یا آنها از او کمی می‌ترسیدند.

در سالهای جنگ آلمان انستیتوت آموزگاری در کوچهٔ بهزاد، در رو به روی دانشگاه تکنیکی امروزی در یک بنای دوطبقهٔ نه چندان کلان جایگیر بود. تئاتر اوپرا و بالت عینی در نزدیکی این بنا واقع شده است. آن سالها در طبقهٔ سوم این تئاتر یک تالار خرد را نمایشگاه سینما کرده بودند. یک وقت به این نمایشگاه فیلم انگلیسی «سه موشکه‌دار» آمد که مضحکه و خنده‌زار بود. این فیلم به عباس علی‌اف پسند آمده است. او هر روز ما ۵-۶ دانشجو را به تماشای این فیلم می‌برد. صبح به یکی از ما پول می‌داد، تا که برای ساعت چهار بلیت بخریم. پس از درس عباس علی‌اف پیش‌پیش، ما از پس او به تماشای «سه موشکه‌دار» می‌رفتیم. نمایش این فیلم قریب دو ماه ادامه یافت. در این مدت ما هر روز یک بار این فیلم را تماشا می‌کردیم. فیلم بسیار خوب بود، به دل نزد. ما تمام فیلم و سخنان قهرمانان آن را از یاد می‌دانستیم، می‌دانستیم که در کدام لحظه کدام قهرمان چه می‌گوید و چه می‌کند، سخن او را پیش از او می‌گفتیم و می‌خندیدیم. یک و نیم ساعت که فیلم دوام داشت، می‌خندیدیم و خندان خندان از نمایشخانه بیرون می‌شدیم. استادمان از ما بیشتر خنده می‌کرد.

همین طور ما چند تن دانشجو همیشه با عباس علی‌اف بودیم و از صحبت فیض‌بار او بهره می‌بردیم. سالهای بعد چند دانشجوی دیگر

به گروه ما پیوست، خود عباس علی‌اف آنها را به ما همراه کرد. به سرداران انستیتوت، از جمله به سازمان حزبی آن پسند نبوده است که عباس علی‌اف با یک گروه دانشجویان همنشینی و همراهی دارد. گویا چند بار او را برای این کارش سرزنش کرده‌اند، این کارش را منع نموده‌اند. و او چند گاه خود را از ما دور می‌کشید. ولی بعد کم کم باز با هم گرد می‌آمدیم. این هم مرا گوشرس آمده بود که یکی دو نفر از دانشجویان همگرد عباس علی‌اف را کارمندان ن.ک.و.د (ک.گ.ب. سابق) به پرسش گرفته‌اند که عباس علی‌اف به شمایان چه‌ها می‌گوید، صحبت‌های شما چه موضوعها دارد و هکذا. ولی از بنده هیچ باری چنین پرسش نشده است.

صحبت‌های عباس علی‌اف به ما بیشتر علمی و فرهنگی بود. گاه گمان می‌کردم که درس امروزه‌اش را ادامه می‌دهد و آن چه به درس نگفته بود، اکنون می‌گوید. «صحبت‌های کوچکی» عباس علی‌اف خیلی سودمند و دانش‌افزا بودند. در باره سیاست روز، وضع زمان، رفت جنگ و مانند آنها چیزی نمی‌گفت. ما دانشجویان می‌کوشیدیم که هر سحر رادیو مسکو را گوش کنیم، تا بدانیم که در میدان جنگ چه دگرگونی شد. شاید عباس علی‌اف نیز هر روز رادیو می‌شنید، اما در باره جنگ همیشه خاموش بود، گویا زمان، زمان جنگ نیست. تنها اول سال ۱۹۴۳ که لشکر هیتلر در استالین‌گرد سخت شکست خورد و ۳۰۰۰۰۰ سپاهی او با یک مارشال به اسارت ارتش سرخ شوروی افتادند، عباس علی‌اف گفت: «آنه، این کار زور شدا». لیکن باز هم ما نفهمیدیم که خوب شد یا بد. به آهنگ بی‌طرفی گپ زد.

سالهای بعد، هر گاه که آن دوران دانشجویی و صحبت‌های عباس

علی‌اف را به یاد می‌آوردم، چند بار به نظرم چنان نمود که عباس علی‌اف سال اول جنگ از شکستهای سخت ارتش شوروی اندکی خوشنودی در دل داشت. شاید سبب خندیدن و خنداندن‌های او هم همین بود. حالا به این گمانم که از زمان راضی نبود و اگر چه در باره زمان، در باره دیروز و امروز کشور شوروی و مبارزه سالهای بیست و سی، از سرگذشت خود چیزی به زبان نمی‌آورد (و ما هم چیزی نمی‌پرسیدیم)، از آهنگ بعضی گپهایش پی بردن ممکن بود که او دیگر آن کمونیست ثباتکار نیست که در وفات لنین زار گریسته بود. باری ترور سال ۱۹۳۷ و مرافعه «دشمنان خلق» را به یاد آورده، با تمسخر گفت که آن «دشمنان خلق» به چلکهای (بشکه‌های) روغن میخ انداخته‌اند، تا که مردمان ساویتی خورند و میرند. از این استهزای عباس علی‌اف آشکار گردید که آن راه و روشی را که سروران شوروی در دهه سی داشتند، نمی‌پسندید.

من نمی‌دانم که عباس علی‌اف سالهای جنگ هنوز عضو حزب کمونیستی شوروی بود، یا سالهای زندانی شدنش او را از حزب بیرون کرده، دیگر به حزب قبول نکرده بودند. به هر حال رفتار و گفتار او در آن سالها که به ما درس می‌داد (سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۵)، هیچ به رفتار و گفتار کمونیستی مانندی نداشت.

اینک، واقعه‌ای که برای فهمیدن روحیه آنوقت عباس علی‌اف و عقیده‌های او خیلی مهم است، ذکر می‌کنم.

آن روز که ما در درس عباس علی‌اف از تاریخ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی امتحان می‌دادیم، در امتحان‌گیری، معلم ما آچیلاف نیز اشتراک کرد. آچیلاف معلم اساسهای مارکسیزم-لنینیسم،



یکی از «دهن کلانان محله»، کاتب بیورای حزبی انستیتوت بود و به سر همه چارمغز (گردو) می شکست. اگر چه جاهل بود، ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیکی نیز درس می داد. ما کمی می دانستیم که آچیلاف از بدخواهان عباس علی اف است و از آنجا که عباس علی اف در دامن داغی دارد - چند گاه زندانی شده بود، آچیلاف از پی او می پایید و از او عیب سیاسی می جست. از این رو چون آچیلاف به امتحان ما درآمد، همه ما را ناخاطر جمعی روی داد.

نوبت امتحان به من رسید. ورقه سؤال را گرفتم که سه سؤال داشت. امروز دو سؤال اول را فراموش کرده ام، سؤال سوم آسیای میانه را ضبط کردن روسیه پادشاهی بود. من به این سؤال به تفصیل جواب دادن گرفتم. آچیلاف گفت که کوتاه گپ زنم. پس مختصر گپ زده، جواب را زود تمام کردم. آچیلاف گفت که جواب تو هنوز به پایان نرسیده است، اهمیت به روسیه همراه شدن آسیای میانه را بگوی. من به این سؤال طیار نبودم، خاموش ماندم. آچیلاف به سؤال خود پافشاری کرد که به روسیه همراه شدن آسیای میانه از کدام جهت حادثه مهم تاریخی بود، چه نقش مثبت داشت؟ بنده همچنان خاموش بودم. آچیلاف به عباس علی اف که در پهلوی نشسته بود، اشاره کرده، گفت که پس معلمتان اهمیت تاریخی به روسیه همراه شدن آسیای میانه را به شما نگفته بود؟ بنده باز هم چیزی نگفتم. آن گاه آچیلاف شوریده، به عباس علی اف رو آورد که چرا اهمیت بزرگ این واقعه تاریخی را به دانشجویان نگفتید؟ به اینها نفهمانید که پس از همراه شدن آسیای میانه به روسیه خلق تاجیک از مدنیّت پیشقدم خلق روس بهره مند شد، به حرکت انقلابی روسیه همراه گردید و

هكذا. خلق روس در تقدیر خلق تاجیک نقش بزرگ مثبت اجرا کرد. آچیلوف بسیار گپ زدن گرفت و به عباس علی‌اف گفت که نادرست درس داده‌اید، درستان ناقص بوده است. عباس علی‌اف گفت: این دعوها معنی ندارد، تصرف روسیه تجاوز بود، استیلا و اشغال بود. دیگر هر چه آچیلوف می‌گفت، عباس علی‌اف گوش می‌کرد و جوابی نمی‌داد. آن روز امتحان شوریدگی آچیلوف خیلی دوام کرد. من حیرت‌زده نمی‌دانستم چه کنم: بیرون بروم یا بحث این دو نفر را گوش بکنم. عاقبت به دفترچه من یک پنج گذاشتند و مرا جواب دادند. پس از چند روز، عباس علی‌اف چون مرا دید، به یک گوشه برده گفت که جواب تو در باره تصرف روسیه درست بود، گپهای آچیلوف اساس ندارد، پادشاه روسیه مگر برای این که ما از مدنیت روسی خبردار بشویم، به سر ما لشکر گران با توپ و تفنگ فرستاد و مردم ما را به خاک و خون آغشت؟ به ما مدنیت آغشته به خون آورد؟!

بعد هر روز می‌شنیدیم که آچیلوف این مسئله را به شورای علمی و مجلس حزبی انستیتوت، به وزارت معارف و کمیته مرکزی حزب کمونیستی تاجیکستان برده است و عباس علی‌اف را هر سو کشیده، خیلی عذاب داده‌اند.

از آن بحث آچیلوف و عباس علی‌اف که روز امتحان ما روی داد، آشکار شد که عقیده‌های عباس علی‌اف دیگر به عقیده‌های رسمی زمان و تلقینات دستگاه ایدئولوژی حزب کمونیستی سازگار نمی‌آید. عباس علی‌اف در مرام و مسلک دیگر شده بود و با ایدئولوژی حکمران سازش کردن نمی‌خواست.

شاید از همین سبب مردم‌گریزی اختیار کرده بود و بیشتر با ما دانشجویان که هنوز از کشمکشهای مسلکی زمان دور بودیم، هم‌صحبتی را بهتر می‌دانست.

\* \* \*

عبّاس علی‌اف شعر را بسیار خوب می‌خواند. من شعر خواندن او را چند بار دیده‌ام. یکمین بار سال ۱۹۴۲ یا ۱۹۴۳ بود که روزی اعلان خواندیم که در تالار انستیتوت آموزگاری ملاقات با استاد لاهوتی برگزار می‌شود. به تالار که در آشیانه دوّم بود (در بنای رو به روی دانشگاه تکنیکی حاضره)، جمع شدیم. من با صلاح صالح‌اف، شوکت نیازی (برادر کوچک فاتح نیازی نثرنویس)، ایرگش رستم‌اف (سالهای بعد دکتر علم فیلولوژی شد و در تاشکند کار می‌کرد) و دیگران نشسته بودیم. در صف پیش از ما استاد ناصر جان معصومی نشسته بودند و یک شعر ایرگش رستم‌اف را که نو در روزنامه چاپ شده بود، به ایشان دادیم، خواندند و به طرز تذکره‌ها گفتند: خوب گفته بد نگفته.

چون استاد لاهوتی با رئیس انستیتوت هاشم صادق‌اف و دیگران به تالار درآمد، صدای کف‌کوبی بلند شد و نخست به عبّاس علی‌اف سخن دادند. او در باره لاهوتی به زبان روسی معروضه کرد. آواز خوبی داشت و بسیار زیبا سخن می‌کرد. در دستش «دیوان لاهوتی» بود که به خطّ فارسی سال ۱۹۳۹ چاپ شده است. کتاب به دست در پیشگاه تالار با صلابت این سو-آن سو قدم می‌زد و خیلی پرمضمون سخنها می‌گفت. چون شعر خواندن لازم شد، از قدم‌زنی باز می‌ایستاد و از کتابی که در دست داشت، به زبان اصل شعر می‌خواند.

به تاجیکی، لیکن اندک مایل به لهجه فارسی چنان زیبا، برآ و گویا شعر می‌خواند که همه حاضران - تاجیک و روس مفتون شدند. من این گونه شعرخوانی زیبا را دیگر از هیچ کس (حتی از هنرمندان خوشخوان امروز) ندیده‌ام.

بعد به استاد لاهوتی سخن دادند. او گفت:

- لاهوتی شعر بگوید، عباس شعر بخواند. اکنون من شعر خود می‌خوانم، ولی نمی‌توانم مثل عباس بخوانم، شرمنده می‌شوم. پس از عباس کسی باید شعر نخواند. من باید پیش از او شعر می‌خواندم. استاد لاهوتی هم بسیار نغز شعر خواند. نه مثل شاعران، بلکه مثل هنرمندان بسیار خوش‌آهنگ و پرتأثیر تمام داستان «پهلوان آشتی» و «داستان مردستان» را قرائت کرد. لاهوتی سخن آتشبار داشت و شعرخوانی‌اش نیز چنین بود.

من بعدها چند بار شعر خواندن عباس علی‌اف را شنیدم، اما آن سعادت که شعرخوانی مثل آن روز را شنوم، دیگر دست نداد. به گمانم، بنده هیچ یک از جزئیات آن نشست ادبی را فراموش نکرده‌ام. شادروان صلاح صالح نیز آن را همه عمر در یاد داشت و گاه با شوق یادآور می‌شد. نشست فراموش‌ناشدنی بود.

\*\*\*

عباس علی‌اف چند بار من و دو-سه دانشجوی دیگر را به خانه خود برده بود. خانه او در زیستگاه تختگی دوآشیانه معلمان انستیتوت آموزگاری بود که هنوز هست و در عقب بناهای امروزه دانشگاه آموزگاری عینی واقع شده است. این اقامتگاه معلمان از دو بنا عبارت است و حجره عباس علی‌اف در بنای یکم، درآمده دوّم،

آشیانه یکم، حجره کلان دست چپ بود. پس از سه چهار سال این حجره به کمینه رسید و آن جا سالهای ۱۹۴۸-۱۹۵۱ زیسته‌ام و افتخار داشتم که زیستن در زیستگاه استاد بزرگوارم برایم میسر شده است. استادم در این حجره تنها می‌زیست. زن و فرزند نداشت. می‌گفتند که در تاشکند زن و فرزند دارد، لیکن بنده این را حقیقت نمی‌دانم.

هر بار که به خانه‌اش می‌رفتم، چای خوب با قند می‌خوردیم. او عادت داشت که هر روز به دانشجویی ۱۵ سوم پول می‌داد، تا از بازار سه دانه قند رفیند (قند حبه) بیاورد. یک دانه آن را پگاهی (صبح)، یک دانه‌اش را پیشین و سومش را بیگاهی (هنگام عصر) با چای می‌خورد. گاه برای ۵-۶ دانه قند پول می‌داد. یک بار که ما دو سه دانشجو به خانه او آمدیم، در روی میز سه چهار دانه قند بود. و باز ما را قندچای ضیافت کرد.

یکی دو بار به خانه‌اش که آمدیم، از شعرش به ما خواند. یک دفتر کلان داشت که گویا پُر از شعر خودش بود. چند شعر خواند که همه به ما پسند آمد. شعرهای هجوی هم داشته است. در یکی از این شعرها نویسندگان همزمان، از جمله میرزا تورسون‌زاده را هجو کرده است. شاید چنین شعرها به گوش نویسندگان ما رسیده باشد که مثلاً میرزا تورسون‌زاده عباس علی‌اف را بسیار بد می‌دیدند.

باری در خانه عباس علی‌اف هنگام صحبت به چه مناسبتی به یاد من آمد که در آخرهای دهه بیست در مجله هجوی (طنز) «مشفقی» شعری در هجو لهجه خجندیان یا استروشنیان چاپ شده بود که از جمله چنین بیتی داشت:

سنگ جفا تو سوی من غُرآنده‌ای،  
من کوکرکم (قفسهٔ سینه‌ام) را داشته قپیدی‌ام.  
عبّاس علی‌اف تبسم کرد و گفت که این شعر من است که با  
فلان نام مستعار به چاپ داده بودم.  
نمی‌دانم این گپش تا چه اندازه حقیقت دارد.

\*\*\*

فتنهٔ آچیلاف و دیگر کسان روز تا روز می‌افزود. عاقبت شرایط  
کار برای عبّاس علی‌اف طاقت‌فرسا شد. جزئیات عذاب‌هایی را که از  
دست آنها دید، بنده نمی‌دانم، لیکن روزی او را دیدم که گفت:  
- دیگر طاقتم نماند. از این جا می‌روم.

و سال ۱۹۴۷ از دوشنبه رفت. پیش از رفتن درجهٔ علمی دکتری  
علم تاریخ را به دست آورد. چنان که ش. سعدی‌اف در مقالهٔ مذکور  
تأکید کرده است، به او برای دو کتاب «تاریخ‌نگاری شرق قدیم»  
(۱۹۳۳) و «تاریخ خلق‌های آسیای میانه» (۱۹۳۵) بدون مراسم رسمی  
حمایه، عنوان دکتری دادند. همین که صاحب عنوان دکتری شد،  
دوشنبه را ترک کرد.

روزی شنیدم که عبّاس علی‌اف به شهر فروزی (بشکیک  
امروزه - پایتخت قیرقیزستان) رفته و در انستیتوت آموزشی مدیر  
کرسی تاریخ شده است.

پس از چند گاه، نمی‌دانم کدام سال بود، خبر آمد که عبّاس  
علی‌اف در شهر فروزی قیرقیزها را با روسها جنگ انداخته است و او  
را از فروزی رانده‌اند. بعد خبر رسید که عبّاس علی‌اف به  
دنیپراپیترافسک (اکراین) رفته است و آن جا مدیر کرسی تاریخ در

دانشگاه دولتی بوده است. چند سال دیگر گذشت و کسی به من گفت که عباس علی‌اف به آلماتا (پایتخت قزاقستان) آمده است، در دانشگاه دولتی مدیر کرسی تاریخ بوده است، برادران قزاق او را حرمت می‌کرده‌اند و به مرتبه‌های بلند برداشته‌اند. متأسفانه، کی به آلماتا آمدنش را نیز نمی‌دانم.

بنده سال ۱۹۵۴ در مسکو بودم. یک روز آفتابی تابستان از کتابخانه لنین بیرون شده، از پله پایین رفتنی بودم که در رو به رو استاد عباس علی‌اف را دیدم. خندان و شکوفان آغوش گشاده به سویم می‌آمد. استاد همان بود که بود، خنده‌اش نیز همان بود - بسیار زیبا. این خنده زیبای او هنوز در پیش چشمم است، هیچ فراموش نمی‌کنم. افسوس، صد افسوس که استاد سراسیمه بود: لازم بوده است که زود به کتابخانه درآید. گفت که فردا این وقت به کتابخانه بیایم، صحبت خواهیم کرد. دریغ، صد دریغ، روز دیگر به کتابخانه آمدم و او را نیافتم. هر روز می‌آمدم و تالار پروفسوران را می‌دیدم، طبقه پایین را که جای صحبت‌هاست، می‌دیدم، ولی او را دیگر پیدا نکردم. با همان چهره‌گشادی و صمیمیت، با همان خندانی جهان‌افروز به لوح خاطر نقش بسته است.

\*\*\*

خبر مرگش چنین رسید که در آلماتا در یک مجلس کلان بین هیئت ریاست نشسته بوده است و به ناگاه افتاده است و دفعتاً جان به حق سپرده است.

دفتر شعرهایش که بنده در دوشنبه در خانه‌اش دیده بودم، دیگر دست‌نویس‌هایش شاید در بایگانی آلماتا باشد.

در دانشنامه ازبکستان شوروی گفته شده است که او مؤلف ۲۹ اثر علمی است. این اثرهای او پراکنده‌اند، هنوز گردآوری نشده‌اند. در مقاله ش. سعدی‌اف گفته شده است که عباس علی‌اف ۶۰ اثر اساس‌گذاران مارکسیزم-لنینیزم را به تاجیکی ترجمه کرده است. روزگار پرآشوب عباس علی‌اف یک بخش مهم تاریخ مردم تاجیک در سده بیست است. ما این بخش تاریخ خود را باید بدانیم. هنگامی که بنده برای نوشتن رساله «فتنه انقلاب» (۲۰۰۸) برخی از رویدادهای انقلاب بخارا و سرگذشت بعضی از اشتراک‌کردگان در این انقلاب را به تحقیق گرفتم، تماماً غیر چشمداشت عباس علی‌اف چون یک قهرمان مبارزه ضد پان‌ترکیزم، مبارزه ملی آزادی‌خواهی مردم تاجیک نمایان شد و بنده هیچ گمان نداشتم که این استاد من قهرمان میدان پرخاشهاست. پس اگر پژوهش را گسترش بدهیم، مردان تاریخ کشف خواهند شد و امید است که از جمله با پژوهشهای مکمل حالنامه عباس علی‌اف به وجود خواهد آمد.



پانوشتها:

23. —, 1992. — : — . 1-
- ۲- ش. سعدی اف - اولین ناظر معارف تاجیکستان، «ادب» ۲۰۰۴، ش. ۶، ص ۶۷.
- ۳- جلال اکرامی - آنچه از سر گذشت، «صدای شرق»، ۲۰۰۶، ش. ۳، ص. ۳۹.
- ۴- همان جا.
- ۵- همان جا.
- ۶- در خصوص محو معنوی تاجیکان نک: م. شکوری بخارایی - فتنه انقلاب // آزادگان ۲۰۰۸، ش. ۳۹، ص. ۴۶.
- ۷- همان منبع، صص ۳۹-۴۰.
- ۸- نک: م. شکوری بخارایی - صدر بخارا، دوشنبه، «دیوشتیج» ۲۰۰۵: فتنه انقلاب // آزادگان ۲۰۰۸، ش. ۳۹، ص. ۴۶.
- ۹- ج. اکرامی - آنچه از سر گذشت // صدای شرق ۲۰۰۶، ش. ۳، ص. ۳۹.
- ۱۰- در این زمینه نک: پ. گلمرادزاده - معارف پروری و نظام نو جهان، دوشنبه، «عرفان» ۲۰۰۶: زبان و خویشتن شناسی ملی، قسم ۱، دوشنبه ۲۰۰۷.
- ۱۱- نک: پ. گلمرادزاده - زبان و خویشتن شناسی ملی، قسم ۱، دوشنبه ۲۰۰۷، صص ۲۰۲-۲۱۲.
- ۱۲- جلال اکرامی - آنچه از سر گذشت // صدای شرق، ۲۰۰۶، ش. ۳، ص. ۳۸.
- ۱۳- همان منبع، همان صفحه.
- ۱۴- قاسم اف - بخارا تاجیک یا ازبک؟ // تاجیکستان سرخ، ۱۹۲۹، ۱۲ ژانویه. این مقاله را آقای پیوند گلمرادزاده در اختیار بنده گذاشت که از این بابت سیاس بی پایان عرض می کنم.
- ۱۵- جلال اکرامی - آنچه از سر گذشت // صدای شرق، ۲۰۰۶، ش. ۳، ص. ۴۰.
- ۱۶- ش. سعدی اف - اولین ناظر معارف تاجیکستان // ادب، ۲۰۰۴، ش. ۶، ص. ۶۸.
- ۱۷- جلال اکرامی - آنچه از سر گذشت // صدای شرق، ۲۰۰۶، ش. ۳، ص. ۱۷.
- ۱۸- ش. سعدی اف - اولین ناظر معارف تاجیکستان // ادب، ۲۰۰۴، ش. ۶، ص. ۶۸.